

فصلنامه سیاست خارجی
سال بیست و نهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۴، صص ۱۷۰-۱۴۷

۶

نسبت همکاری اقتصادی بین کشورها با صلح و امنیت

کازم شریف کاظمی^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ آقای کازم شریف کاظمی، دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

چکیده

بی‌گمان یکی از مهم‌ترین موضوع‌ها در حوزه روابط بین‌الملل به‌ویژه در دنیای پیچیده کنونی، صلح و امنیت بین کشورها و چگونگی پدید آوردن آن است. این مقاله تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که همکاری‌های تجاری و اقتصادی چه تأثیری بر صلح و ثبات و امنیت دارند؟ و تا چه میزان و در چه شرایطی این دو پدیده با یکدیگر در ارتباط هستند؟ پاسخ فرضی مقاله که در پی بررسی آن هستیم این است که «تقویت همکاری اقتصادی و تجاری، به صلح و ثبات کمک می‌کند و می‌تواند پایه‌های آن را تحکیم کند». توضیح داده شده است که حتی در شرایط وجود اختلافات سیاسی و روابط مناقشه‌انگیز (مثال چین و تایوان) امکان تجارت وجود دارد؛ هرچند با مشکلاتی جدی روبه‌رو است. همچنین تجارت می‌تواند در بسیاری از موارد، موجب تسهیل سایر جنبه‌های روابط از جمله روابط سیاسی شود و در صورت استفاده از ظرفیت‌های منطقه‌ای، این الگو می‌تواند در روابط ایران با همسایگان نیز مورد استفاده قرار گیرد. چارچوب نظری به‌کاررفته در این مقاله نظریه لیبرالیسم، به‌طورکلی، است و ضمن پرداختن به اصول و مبانی اصلی آن، رخدادهای تاریخی موردنظر در این چارچوب مورد تحلیل قرار می‌گیرد. اما به‌منظور بالا بردن قدرت تحلیل و توضیح تناقض‌ها به سه نظریه دیگر نیز تنها اشاره‌ای شده است.

▪ واژگان کلیدی:

صلح، امنیت، رفاه اجتماعی، همکاری اقتصادی، تحریم.

مقدمه

از دیرباز موضوع قدرت، امنیت و بقا از دغدغه‌های اصلی کشورها بوده است. تاریخ روابط بین‌الملل، دوره‌های جنگ و صلح فراوانی را تجربه کرده است. همچنین سده اخیر شاهد جنگ‌های مصیبت‌بار و موارد صلح مختلفی بوده که جنگ جهانی اول و دوم از نمونه‌های بارز قابل‌ذکر است. رویکردها و نظریه‌های مختلف کوشیده‌اند برای صلح و ثبات جهانی و پیشگیری از جنگ راهکارهایی نو و متناسب با تحولات ارائه دهند. از سوی دیگر، عرصه‌های مختلف در روابط بین‌الملل از جمله اقتصاد، فرهنگ و اجتماع، تحول شگرف و عمیقی یافته است، به نحوی که این موضوع‌های جدید تبدیل به متغیرهای مهمی در تحلیل روابط بین‌الملل شده و جای خود را در نظریه‌های بین‌المللی به سرعت باز کرده‌اند. لذا برای فهم این موارد، لازم است این حوزه‌ها به خوبی شناسایی شوند. این مقاله در تلاش است گامی در این راستا بردارد. به منظور توضیح جایگاه این عناصر جدید به‌ویژه تجارت و همکاری اقتصادی، در این مقاله نظریه لیبرال به کار گرفته شده است.

یکی از موضوع‌های تأثیرگذار جدید، گسترش همکاری اقتصادی بین کشورها و رابطه متقابل آن با صلح و ثبات جهانی است. جهانی شدن در حوزه اقتصاد یکی از مهم‌ترین و پیشروترین ابعاد فرایند دگرگونی جهانی به‌شمار می‌رود. بخش عمده‌ای از اقتصاد کشورهای جهان به تجارت اختصاص یافته و شرایط جهانی نیز به گونه‌ای تحول یافته است که صنایع و تولیدات کشورها نیز روز به روز وابستگی بیشتری به تجارت پیدا می‌کنند. حال پرسش اصلی این است که افزایش تجارت و همکاری اقتصادی چه تأثیری بر امنیت و صلح دارد؟ در طول دهه‌های اخیر و در عصر جهانی شدن اقتصاد، این فرضیه که «اقتصاد آزاد مانع جنگ می‌شود» طرفداران زیادی یافت، اما از سوی دیگر، مخالفان سرسخت خود را نیز دارد. لذا با توجه به پویایی شرایط حاضر، بررسی این موضوع دارای اهمیت زیادی است و می‌توان آن را در این قالب که آیا همکاری اقتصادی در مناطقی همچون خاورمیانه نیز می‌تواند نقش‌آفرینی امنیتی داشته باشد، مورد مطالعه قرار داد. همچنین باید گفت تفاوت دیدگاه در

مورد موضوع بالا آن را به یکی از مباحث داغ در عرصه بین‌المللی تبدیل کرده است. اگرچه شاخه‌های مختلف مکتب لیبرال، همکاری اقتصادی نهادمند را موجب تقویت صلح می‌دانند، اما شواهد تاریخی برای مشرب مخالف نیز وجود دارد. اما نکته مهم این است که همکاری‌های تجاری و اقتصادی چه تأثیری بر صلح و ثبات و امنیت دارند؟ و تا چه میزان و در چه شرایطی این دو پدیده با یکدیگر در ارتباط هستند؟ این پژوهش درصدد پاسخ‌گویی به این سوالات است.

اگر چه درباره موضوع همگرایی اروپا پس از جنگ جهانی دوم و کشورهای آ.س.آ. پژوهش‌هایی انجام شده است، اما نکته اساسی این است که چگونه می‌توان شاخص‌های متفاوت این موضوع را بررسی و امکان تحقق آن را در مناطق دیگر سنجید. نکته پایانی اینکه در بررسی متون انگلیسی مشاهده شد که درباره این موضوع با استفاده از علوم ریاضی، پژوهش‌های بسیاری انجام و آثار درخور توجهی پدید آمده و کاستی پژوهش‌هایی از این دست در نوشته‌های به زبان فارسی کاملاً مشهود است.

۱. چارچوب نظری

چارچوب نظری این مقاله، مکتب فکری لیبرالیسم است و موارد عینی و تاریخی مورد نظر در این چارچوب مورد بررسی قرار خواهند گرفت. اما در بخش نظری پژوهش حاضر به‌منظور روشن‌تر شدن جایگاه نظری بحث و قابل توضیح شدن موارد متناقض، به‌صورت اجمالی و مختصر به سه نظریه دیگر (وابستگی متقابل، رئالیسم و مارکسیسم) نیز اشاره شده است.

۱-۱. لیبرالیسم

این مکتب در روابط بین‌الملل تحت تأثیر منطق‌های حاکم بر لیبرالیسم در اقتصاد است و با تکیه بر مفروضات اقتصاد لیبرال، آثار اقتصادی و سیاسی جهانی‌شدن اقتصاد را در عرصه روابط بین‌الملل توضیح می‌دهد. نظریه‌های لیبرال، بازار و سازوکار قیمت را مؤثرترین عامل سازماندهی روابط اقتصادی داخلی و بین‌المللی می‌دانند. لیبرالیسم، قیمت را

مؤثرترین عامل سازماندهی و مدیریت اقتصاد بازار در نظر می‌گیرد که هدفش، بیشینه‌سازی کارایی اقتصادی و به حداکثر رساندن رشد اقتصادی و به تبع آنها، بهبود وضعیت رفاه انسانی است. در اقتصاد بازار به‌رغم جو رقابتی بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، منافع، آنها را به سمت نوعی هماهنگی سوق می‌دهد (قنبرلو، ۱۳۹۰).

از این منظر، اقتصاد و فعالیت‌های اقتصادی در شرایط جهانی شدن به بعد اصلی زندگی بشر تبدیل شده و از اهمیت سیاست و نظامی‌گری به تدریج کاسته می‌شود. بنیاد سیاست معاصر، یعنی دولت‌ملت و مرزهای ملی و نیز حکومت‌هایی که به نمایندگی از مردم خود در مقابل جهانیان ایستاده بودند، در حال تغییر اساسی است. به عبارت دیگر، مبنایی شدن اقتصاد در زندگی اجتماعی انسان و قرار گرفتن آن در کانون فعالیت‌های بشری از یک سو و جهانی شدن جریان تولید مصرف کالا از سوی دیگر، سبب تغییر شکل و تغییر جهت زیست اجتماعی بشر شده است (سلیمی، ۸۱).

اقتصاد بازار به سمت تعادل و ثبات ذاتی تمایل دارد. اگر بازار به علت دخالت برخی متغیرهای بیرونی مانند تغییر در سلیقه مصرف‌کنندگان یا پیشرفت‌های فناورانه به بی‌تعادلی و تغییر اساسی کشیده شود، در نهایت سازوکار قیمت به بازگشت تعادل می‌انجامد (قنبرلو، ۱۳۹۰). برای روشن تر شدن موضوع، سه فرض اصلی از دیدگاه لیبرالیسم عبارتند از: ۱. کنشگران، اصلی‌ترین و مهم‌ترین واحدهای تحلیل در اقتصاد سیاسی هستند؛ ۲. بازیگران، خردمند هستند که نشانه خردمندی آنها گرایششان به بیشینه‌سازی مطلوبیت است؛ ۳. افراد با جایگزین‌سازی کالاها و خدمات، مطلوبیت آن را به بیشترین میزان ممکن می‌رسانند.

به نظر لیبرال‌ها هیچ بنیانی برای نزاع در بازار نیست، اگر موانعی در راه تجارت افراد وجود نداشته باشد. اندیشمندان لیبرال روابط بین‌الملل، ضمن اتکا بر مفروضات اساسی اقتصاد لیبرال، موضوع هماهنگی منافع و انتقال همگانی داخل مرزهای ملی را به عرصه بین‌الملل تسری می‌دهند. در این چارچوب، چنانچه در عرصه بین‌المللی تجارت آزاد جریان داشته باشد، همه کشورها از سطح مطلوبیت به صورت بهینه برخوردار خواهند بود و دلیل اقتصادی برای جنگ باقی نخواهد ماند. نکته دیگر در دیدگاه این دسته از اندیشمندان این است که همکاری

اقتصادی دولت‌ها، بر اساس دستاوردهای مطلق^۱ با وجود امکان تفاوت انتفاع طرفین، سبب انتفاع کلیه طرف‌های همکار می‌شود. بنابراین دولت‌ها برای تضمین صلح در روابط بین‌الملل، باید زمینه‌های مبادلات آزاد اقتصادی را فراهم کنند (قنبرلو، ۱۳۹۰).

از سوی دیگر، بر اساس بررسی فوق می‌توان گفت به‌طور کلی موضوع‌های اقتصادی نزد شهروندان عادی در درجه نخست اهمیت قرار دارد. لذا ایجاد مناسب‌ترین شرایط برای توسعه ثروت و رفاه، حائز اهمیت است. از این دیدگاه، جنگ و افزایش هزینه‌های نظامی موانعی در برابر رفاه جامعه تلقی می‌شوند و حکومت باید تا حد امکان از ورود به چنین شرایطی خودداری کند. به عبارت دیگر می‌توان گفت از این منظر چنانچه دولت در عرصه اقتصاد، سردمدار بوده و فعالیت‌های شهروندان تحت کنترل قرار گیرد، ممکن است گرایش به سیاست‌های توسعه‌طلبی و ماجراجویی بیشتر شده و به همان نسبت، احتمال جنگ نیز افزایش می‌یابد. از سوی دیگر، اگر وابستگی متقابل با ایجاد نظام‌های اقتصادی باز یا آزاد همراه باشد، کشورهای مشمول این شرایط به این نتیجه می‌رسند که روابط تجاری مطلوب به‌طور روزافزونی آنها را از توسل به شیوه‌های نظامی برای ارتقای موقعیت بین‌المللی دور می‌کند. بسته بودن نظام‌های اقتصادی یا نبود آزادی اقتصادی نیز رابطه معکوسی با صلح و ثبات دارد.

در ادامه، به‌منظور درک بهتر موضوع، اصول سه نظریه فکری که پیش از این اشاره شد، بیان می‌گردد.

رنالیست‌ها پیش از بحث در مورد نحوه تأثیرگذاری فعالیت‌های اقتصادی بر سیاست بین‌الملل، این اصل را برای خود مفروض و مسلم می‌دانند که روابط بین‌الملل، وضعیتی منازعه‌آمیز و جنگی دارد و در این راستا، اقتصاد نیز ابزار مهمی برای افزایش قدرت است. لذا می‌توان گفت که مکتب رئالیسم، روابط بین‌الملل را عمدتاً در چارچوب وضعیت طبیعی منازعه‌آمیز هابزی تحلیل می‌کند که بر اساس آن، اقتصاد در خدمت قدرت است و قدرت باید برآیند و نتیجه خود را در وضعیت گریزناپذیر جنگ نشان دهد. در این فضا و با توجه به اینکه عرصه روابط اقتصادی بین‌المللی، منازعه‌آمیز است، آنها توصیه می‌کنند که دولت‌ها باید با اتخاذ سیاست حمایتی، اقتصاد ملی خود را هر چه بیشتر به سمت خودکفایی و خوداتکایی سوق دهند.

^۱. Absolute Gains

سه فرض اصلی رئالیست‌ها عبارتند از اینکه: ۱. دولت‌ها مسلط‌ترین و مهم‌ترین کنشگران عرصه اقتصاد بین‌الملل هستند؛ ۲. دولت‌ها در پی بیشینه‌سازی قدرت خود هستند، زیرا با توجه به آنارشی نظام بین‌المللی، خود باید حافظ امنیت و بقایشان باشند. قدرت، مفهومی نسبی بوده و کیفیت بازی در عرصه سیاست بین‌الملل، بازی با حاصل جمع صفری است؛ ۳. دولت‌ها کنشگرانی خردمند هستند و نشانه خردمندی آنها، گرایششان به محاسبه هزینه - فایده در راستای بیشینه‌سازی قدرتشان است (سلیمی، ۱۳۸۴).

- در مکتب مارکسیسم، نظریه‌های متعددی وجود دارد که به‌طور مشخص، اقتصاد را عامل بی‌ثباتی و جنگ تلقی می‌کند. این مکتب که بر اقتصاد آزاد متمرکز شده است، ساختار اقتصاد سرمایه‌داری را مستعد نزاع و جنگ می‌داند. برخلاف رئالیست‌ها که رقابت دولت‌ها را دارای ماهیت سیاسی می‌دانند، مارکسیست‌ها سیاست را تابع و فرع اقتصاد برمی‌شمارند و سیاست بین‌الملل را با جوهره اقتصادی به‌تصویر می‌کشند. به‌طور مختصر، سه فرضیه برای این نحله فکری قابل‌تصور است: ۱. طبقات، مهم‌ترین کنشگران و مناسب‌ترین واحدهای تحلیل در اقتصاد سیاسی هستند؛ ۲. طبقات، بر اساس منافع اقتصادی مادی عمل می‌کنند؛ ۳. اقتصاد سرمایه‌داری به استثمار طبقه کارگر از سوی طبقه سرمایه‌دار متکی است.

- پایه‌های نظریه وابستگی متقابل که پدیدآورندگان آن را کوهن و نای می‌دانند، وجوه مشترک فراوانی با نگرش لیبرالیستی دارد. ویژگی‌های اصلی که برای وابستگی متقابل برشمرده می‌شوند عبارتند از: ۱. بازیگران روابط بین‌الملل تنها دولت‌ها نیستند، شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی بازیگران جدیدی هستند که در کنار دولت‌ها نقش‌آفرینی می‌کنند؛ ۲. مسائل اساسی جهان، دیگر تنها مسائل نظامی و امنیتی نیستند، بلکه مسائل اقتصادی و زیست‌محیطی و اجتماعی نیز اهمیت ویژه‌ای یافته‌اند؛ ۳. قاعده رفتار در عرصه جهانی از تعارض و مخاصمه به همکاری‌های فراملی تغییر یافته است، البته این به آن معنی نیست که تعارض در دنیای کنونی دیگر وجود ندارد (مشیرزاده، ۱۳۸۶).

پس از بیان چارچوب نظری، در این قسمت عوامل مهم و مرتبط با موضوع در چارچوب نظریه پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد تا از رهگذر آن، نسبت بین همکاری اقتصادی و صلح و امنیت به‌صورت عینی روشن شود.

۲. منافع سیاسی چالش‌زا و شکل‌گیری همکاری‌های اقتصادی

در این بخش رابطه بین منافع سیاسی چالش‌زا و اختلافات سیاسی با همکاری اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته است، زیرا منشاء بسیاری از جنگ‌ها، همین اختلاف‌های سیاسی هستند. یکی از مباحث مهم و چالش‌زای جاری در حوزه نظری، ارزیابی امکان انجام تجارت دوجانبه در عین وجود اختلافات سیاسی و نظامی است. در حقیقت، پژوهشگران به‌ویژه در سنت لیبرال درصدد آزمون امکان برقراری روابط تجاری با وجود اختلافات در حوزه‌های دیگر و همچنین مطالعه اثرات جانبی همکاری اقتصادی بر ثبات و صلح بین کشورها هستند.

افرادی که به این مسئله بدبین هستند بر دو منبع نگرانی تأکید می‌کنند. در سطح کلان، رهبران کشورها تمایل دارند تجارت با دشمنان خود را محدود کنند، زیرا معتقدند این واقعیت، آثار امنیتی و حیاتی برای آنها در پی دارد. همچنین این نوع رابطه می‌تواند وابستگی تجاری ایجاد کند که نوعی آسیب‌پذیری محسوب می‌شود. علاوه بر این، صادرات کالاهای استراتژیک می‌تواند تعادل قوا را برهم بزند. اما در سطح خرد هم منافع سیاسی مورد مناقشه می‌تواند تجارت دوجانبه بین شرکت‌ها را حتی بدون وجود درگیری‌های نظامی، پرخطر سازد و این موضوع، روند شکل‌گیری همگرایی اقتصادی را محدود کرده و از سوی دیگر، همکاری اقتصادی چندان تأثیری بر اصل بقای صلح نخواهد داشت (Gharayan, 2011). به عبارت دیگر، تجارت در این شرایط، موجب تقویت صلح نمی‌شود حتی اگر در عمل، وجود هم داشته باشد.

برخلاف نظر فوق، پژوهشگران لیبرال بر اساس اصولی که توضیح داده شد، بر این باورند که اختلافات سیاسی، مانعی حل‌نشده برای همکاری اقتصادی بین کشورهای دارای اختلاف نیستند. از سوی دیگر، حتی ادعا می‌کنند که این‌گونه همکاری‌ها از درگیری‌های نظامی می‌کاهند. این گروه مثال همکاری روزافزون چین و تایوان را مطرح می‌کنند که در دنیای واقعی رخ داده است. در مورد این موضوع هیچ‌یک از نگرانی‌های شرح‌داده‌شده از سوی بدبینان نتوانست دو کشور را از همکاری باز دارد و هم‌اکنون چین، بزرگ‌ترین شریک تجاری تایوان است. نکته مهم اینکه پس از بحران مالی ۲۰۰۱، همکاری تجاری دو طرف به

طور جدی افزایش یافت که ناشی از نفوذ جامعه بازرگانان تایوان در کشورشان بوده است و مقامات تایوانی چاره‌ای جز اصلاح نگاه خود در مورد همکاری اقتصادی با چین نداشتند. این موضوع (نگاه جدید)، توسعه همکاری تجاری را تسهیل کرده و اختلافات سیاسی را به حاشیه راند (البته اختلافات حل نشد). به‌عنوان نتیجه می‌توان گفت روابط تجاری بین تایوان و چین شروع به گسترش کرد، درحالی‌که اختلافات سیاسی همچنان پابرجا بود. البته به‌ظاهر اصل انجام تجارت نیز گام بزرگی در عرصه روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید که در دهه‌های گذشته کمتر وجود داشته است. پس می‌توان نتیجه گرفت که همکاری اقتصادی با وجود اختلافات سیاسی، امری واقعی و ممکن است که این موضوع می‌تواند به صلح و ثبات کمک کرده و موجب کاهش درگیری‌ها شود (Gharayan, 2011).

مسائل مطرح‌شده از دو نظر دیدگاه لیبرال را تأیید می‌کنند؛ نخست، تأثیر بازیگران غیردولتی و دیگری، اهمیت و تأثیر موضوعات غیرنظامی و امنیتی در روابط بین‌کشورها است. البته در مطالعات دقیق، به‌جای توصیف کلی موضوع، با استفاده و مشارکت دادن شاخص‌های مختلف و جدید به طیفی از شرایط گوناگون اشاره می‌کنند؛ برای مثال، عواملی مانند بزرگی کشورها، قدرت آنها و میزان تجارت کشور نسبت به GDP را نیز دخیل دانسته و تأثیرات متقابل تجارت و صلح را مورد بررسی قرار داده‌اند. یکی از نتایج به‌دست‌آمده از این پژوهش، این بوده است که تأثیر تجارت بر صلح برای کشورهایی که جزء قدرت‌های مطرح جهانی هستند، چندان قابل توجه نیست؛ اگرچه رابطه و تأثیر معکوس برای این دو متغیر (تأثیر صلح بر تجارت و همکاری اقتصادی) برقرار است. دلیل این موضوع نیز این‌گونه توضیح داده شد که قدرت زیاد، نقش مهمی در استفاده از زور دارد؛ کشورهای قدرتمند بیش از کشورهای کوچک خود را درگیر نزاع می‌کنند و در نتیجه این نسبت مستقیم در تحلیل رفتار کشورها دارای اهمیت زیادی است (Hegre, 2009).

همان‌گونه که گفته شد، نگاه یکسانی به موضوع وجود ندارد و چنین اختلاف نظرهایی امری طبیعی به‌نظر می‌رسند. اما در بررسی ادبیات موجود، مشاهده شد که برخی از پژوهشگران، موضوع را به‌شکل متفاوتی مورد بررسی قرار داده‌اند؛ به‌گونه‌ای که از فضای توصیف فراتر رفته و با استفاده از علوم دقیقه و ریاضی و از طریق ارزش‌گذاری متغیرها به

تحلیل رفتار کشورها از زاویه «تأثیر تجارت و همکاری اقتصادی بر صلح» به موضوع پرداخته‌اند. فارغ از اینکه نتایج این پژوهش‌ها به کدام مکتب فکری نزدیک‌تر است، نحوه تحلیل و به‌کارگیری متغیرهای مختلف از طریق اندازه‌گیری مقداری و کمی عوامل، جالب توجه است. یکی از این موارد، مقاله بلنکن شیت با عنوان «صلح در عصر جهانی شدن: تأثیرات ارتباطات اقتصادی بر نزاع سیستماتیک» است.

وی پس از تشریح مباحث نظری، چند مفروض را مطرح کرد، از جمله اینکه کشورها نه تنها نگران امنیت ژئوپلیتیک، بلکه نگران منافع اقتصادی و مالی خود نیز هستند؛ دوم، کشورهای مهاجم به خوبی آگاه هستند که اقدام آنها برای منافع تجاری و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی زیان‌بار است؛ سوم اینکه کشورها روابط تجاری و همکاری خود را با کشوری که از سوی آن مورد تهاجم قرار گرفته‌اند، قطع می‌کنند و آن را مورد بازنگری جدی قرار می‌دهند.

این پژوهشگر ضمن ارزش‌گذاری مفاهیمی چون تولید ناخالص داخلی، سرمایه‌گذاری خارجی (ورودی به کشور و خروجی از کشور)، وضعیت جنگی کشور و... مدل خود را تشریح می‌کند. وی در بخش نتیجه‌گیری، عنوان می‌کند که روی هم‌رفته، نتایج به‌دست‌آمده از این بررسی کمی به دیدگاه لیبرال‌ها نزدیک‌تر است و به‌عبارتی، هم از منظر توصیفی و هم از منظر تحلیل کمی، دیدگاه لیبرال‌ها درباره تأثیر متقابل صلح و امنیت و تجارت را مورد تأیید قرار می‌دهد. لذا می‌توان گفت، تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، نزاع سیستماتیک بین دو کشور متعامل را به‌شدت کاهش می‌دهد. اگرچه در کشورها و ساختارهای بزرگ، ممکن است سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، موجب افزایش احتمال نزاع و درگیری شود که این موضوع، برخلاف مفروض اولیه و نیز برخلاف دیدگاه لیبرال‌ها است.

در مورد پژوهش یادشده از جمله نکات قابل توجه این است که:

- سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ممکن است در قسمت‌هایی از اقتصاد کشور پذیرنده انجام شود که در نتیجه آن بخش‌های کلیدی اقتصاد آن کشور در اختیار کشور سرمایه‌گذار قرار گیرد، لذا در اینجا سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، رابطه مستقیمی با نزاع دارد (افزایش سرمایه‌گذاری، برابر با افزایش احتمال درگیری) و کشوری که احساس آسیب‌پذیری دارد،

درصد خواهد بود که با ایجاد درگیری، از این وضعیت رهایی یابد (در این شرایط خاص، وضعیت با دیدگاه رئالیست‌ها هماهنگ‌تر به نظر می‌رسد).

از سوی دیگر، چنانچه سرمایه‌گذاری خارجی (در سایر کشورها) با وسعت زیادی انجام شود، به گونه‌ای که به‌عنوان مثال، این سرمایه‌گذاری جزء منافع حیاتی کشور سرمایه‌گذار در کشورهای خارجی تلقی شود، کشور فرستنده سرمایه، نیازمند و به‌دنبال تأمین امنیت پایدار برای سرمایه خود خواهد بود و گاهی حاضر است برای حفظ آن منفعت حیاتی، وارد جنگ و نزاع شود (سرمایه‌گذاری آمریکا در آمریکای جنوبی و کارائیب).

- در این مدل نشان داده شد که ترس از تنبیه‌های اقتصادی و تحریم‌ها می‌تواند به‌عنوان یک عامل بازدارنده، کشورها را از شروع درگیری وسیع بازدارد در نتیجه این موضوع موجب تقویت صلح و ثبات خواهد شد (Blankenship, 2012). این مسئله نیز در چارچوب نظریه لیبرالیسم قابل توضیح است.

در تکمیل مبحث بالا بیان دیدگاه‌های مدیر ارشد صندوق بین‌المللی پول به‌عنوان یکی از مجریان تأثیرگذار بین‌المللی می‌تواند به درک بهتر این موضوع کمک کند. در این مورد/ستاروس کان، مدیر کل صندوق بین‌المللی پول (در سال ۲۰۰۹) در مقاله‌ای بیان کرد که بین صلح و ثبات اقتصادی، ارتباط پایداری وجود دارد و از دست رفتن یکی، از بین رفتن دیگری را نیز در پی خواهد داشت. وی تأکید می‌کند که صلح، پیش‌شرط تجارت و توسعه اقتصادی پایدار است. از سوی دیگر، ثبات اقتصادی و افزایش کامیابی تجاری به‌صورت وسیع می‌تواند به گسترش صلح کمک کند و انجام این مهم، در فضای همکاری اقتصادی ممکن خواهد شد (Strauss-kahn, 2009).

از نظر مدیر صندوق بین‌المللی پول که یکی از مراکز بین‌المللی اقتصادی است، بین همکاری، رشد اقتصادی و صلح، یک رابطه پایدار و دوطرفه وجود دارد؛ لذا می‌توان نتیجه گرفت که برنامه مورد نظر سازمان یادشده بر این مبنا طرح‌ریزی می‌شود و بر این اساس، اهمیت آن از ابعاد نظری و عملی قابل‌درک است. البته اینکه این‌گونه سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی چه تعریفی از صلح دارند و روش‌های ایجاد و حفظ آن را چگونه طراحی می‌کنند و همچنین نفوذ لابی‌ها و کشورهای محوری در این ساختارهای بین‌المللی چگونه عمل

می‌کند، بحث مهم دیگری است که جای تأمل و بررسی دارد؛ اما نقش سازمان‌های بین‌المللی در عرصه‌های بین‌المللی چیزی است که در نظریه لیبرال بر آن تأکید شده است.

۳. همکاری اقتصادی و صلح

همان‌گونه که بررسی شد، همکاری اقتصادی حتی در شرایط وجود اختلاف‌های سیاسی، امری ممکن است و برای آن نمونه‌های تاریخی نیز ارائه شد، زیرا هم‌اکنون با پیشرفت‌های صنعتی و حمل‌ونقلی، بعد مسافت در امر تجارت به‌عنوان یک مانع، نقش سنتی خود را از دست داده است، لذا کشورها همانند گذشته نگران وابستگی تجاری نیستند. در این مورد می‌توان به مثال تایوان (بر اساس شرحی که گذشت) اشاره کرد. این کشور می‌تواند در شرایط فشار و اعمال تحریم از سوی چین، بازارهای دیگری را جستجو کند و لذا در حال حاضر، رونق و گسترش همکاری اقتصادی با این کشور را با نگرانی کمتری ادامه می‌دهد. از سوی دیگر، درعین حال که تجارت، برخی از منافع اقتصادی را برای جامعه به‌همراه می‌آورد، این وابستگی متقابل به چیزی فراتر از منافع تجاری و اقتصادی صرف گسترش می‌یابد. بسیاری از پژوهشگران بر این ادعا هستند که این‌گونه همکاری‌های تجاری، بستری برای همکاری سیاسی فراهم می‌کنند و به همین دلیل، درگیری‌های سیاسی و نظامی را کاهش می‌دهند (Gharayan, 2011)؛ از این‌رو می‌توان نتیجه گرفت که تعامل در زمینه اقتصادی به بعد سیاسی تسری یافته و در نتیجه به صلح و ثبات کمک می‌کند. در این مورد، وضعیت کشورهای اروپایی پس از جنگ جهانی دوم، قابل تأمل و بررسی است؛ به‌گونه‌ای که با فاصله اندکی پس از پایان جنگ جهانی دوم، همکاری اقتصادی بین کشورهای متخاصم در جنگ شروع و گسترش یافت و به موضوعات مهم سیاسی در اروپا نیز تسری داده شد، تا اینکه از طریق همگرایی اتحادیه اروپا ساختار و ماهیت امروزی خود را پیدا کرد. همان‌گونه که در اصول نظریه لیبرال نیز اشاره شد، این تحولات در این چارچوب قابل تحلیل هستند. اما این چارچوب نظری در تحلیل برخی از واگرایی‌ها از جمله خروج انگلیس از اتحادیه اروپا ناتوان است و باید شرایط را با چارچوب‌های نظری دیگری مانند رئالیسم توضیح داد.

موردی که بر همکاری اقتصادی به صورت ویژه اثر می‌گذارد، وابستگی متقابل سرمایه است. به عبارتی هر چقدر دو کشور از نظر سرمایه‌ای، همگرایی و تعامل بیشتری داشته باشند، به همان نسبت، شروع درگیری نظامی و مناقشه جدی بین آنها غیرمحتمل‌تر می‌شود، زیرا ریسک و حساسیت سرمایه نسبت به سایر جنبه‌های همکاری اقتصادی بسیار بیشتر است (Gharayan, 2011). همچنین کشورها هنگامی تصمیم به ورود به جنگ می‌گیرند که برآورد آنها از فواید آن بیش از هزینه‌های هنگفت جنگ است. لذا در صورتی که تعامل سرمایه‌ای بین دو کشور وسیع باشد، در صورت بروز جنگ، افزایش ضرر قطعی ناشی از شروع جنگ بسیار زیاد خواهد بود. به علاوه اینکه به نظر می‌رسد نتایج جنگ از پیش به‌طور کامل مشخص نیست و واکنش‌های حریف، متعدد بوده و با ورود متغیرهای متفاوت و بازیگران جدید، ممکن است هزینه‌ها را بیش از میزان برآوردشده افزایش دهد و فضایی شبیه مدل نظریه بازی‌ها را به‌دست می‌دهد و چنین وضعیتی احتمال مبادرت به جنگ را کاهش می‌دهد.

البته عوامل دیگری مانند اندازه و قدرت هر طرف و همچنین تناسب بین وابستگی دوطرفه نیز بر متغیر برقراری روابط تجاری و تأثیر آن بر صلح بین دو کشور، مؤثر است. معمولاً کشورهای بزرگ‌تر و قوی‌تر، نگرانی کمتری دارند. در مورد مثال چین و تایوان، نکته قابل توجه این است که تعارض نظامی چین با تایوان پس از بهبود روابط تجاری، اولویت خود را از دست داد؛ یعنی به فضای غیرحساس‌تر منتقل شد و مادامی که این روابط تجاری به عامل تحریک‌کننده بخش نظامی تبدیل نشود، همکاری اقتصادی به صلح و ثبات (به‌رغم دشمنی و تعارض) کمک می‌کند. به عبارت دیگر، تایوان از تجارت با چین سود می‌برد، لذا به صلاح این کشور است که به حفظ ثبات در این بازار کمک کند. از سوی دیگر، چین قدرت برتر این ماجرا است، با این تفاوت که ابزار محدودیت‌های اقتصادی (در زمان لازم) جایگزین تحریم نظامی شده و درحقیقت، چین یک انتخاب دوم با هزینه کمتر به‌دست آورده است؛ لذا چین هم از این شرایط راضی به نظر می‌رسد. شرایط یادشده در کوتاه‌مدت اختلافات سیاسی را حل می‌کند بدون اینکه تقابل نظامی روی دهد.

از دریچه‌ای دیگر نیز می‌توان به موضوع تجارت و صلح نگریست؛ به این شکل که بر اساس فرض عقلی (از جمله در دیدگاه لیبرال‌ها به صورت قطعی) این امری حتمی است که

در صورت ایجاد منازعه، تجارت بین دو کشور مفروض کاهش می‌یابد و نه تنها بسیاری از پژوهش‌ها این موضوع را بررسی و تأیید کرده‌اند، بلکه بررسی آمار تجارت کشورهای پیش و در حین منازعه این امر را به روشنی ثابت می‌کند. این همان موضوعی است که در پژوهش دو محقق روابط بین‌الملل به نام‌های جرج و مگی به آن پرداخته شده است. آنها در بررسی خود این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا تجارت به صلح ختم می‌شود و یا اینکه صلح به تجارت منجر می‌شود؟ این پژوهش ضمن استفاده از علوم ریاضی، نتایج قابل توجهی را نیز ارائه داده است. یکی از نتایجی که پژوهش یادشده به صورت آماری به آن دست یافته این است که به صورت قطعی، جنگ و منازعه موجب کاهش تجارت و آثار سوددهی اقتصادی مترتب بر همکاری اقتصادی می‌شود. لذا چنانچه کشوری در روابط اقتصادی خود با کشور دیگر، سود زیادی کسب کند، در منازعه و درگیری احتمالی خود با این کشور این عامل (ضرر و زیان اقتصادی) را به صورت جدی دخیل خواهد ساخت. همچنین حتی اگر در زمان حاضر روابط تجاری گسترده‌ای با کشور مورد نظر نداشته باشد، چنانچه آنها آینده همکاری را مهم پیش‌بینی کنند، باز هم این موضوع، عامل مهمی برای پرهیز از جنگ خواهد بود (Georg Massoud and Magee, 2011).

با وجود ادعای بالا که از منظر شاخه‌های مختلف لیبرالیسم مورد تأکید قرار گرفته است، برخی از پژوهشگران به این مسئله که افزایش وابستگی اقتصادی می‌تواند به صلح کمک کند، بدبین هستند. آنها ادعا می‌کنند که خود همکاری اقتصادی نیز می‌تواند منبعی برای اختلاف و فرصت بیشتری برای شروع برخورد و تعارض باشد. کسانی که در دسته میانه‌روتر هستند، بر این باورند که با اینکه همکاری اقتصادی می‌تواند احتمال برخورد‌های نظامی را کاهش دهد، اما از سوی دیگر، به سبب اینکه بر پیچیدگی روابط می‌افزاید، ظرفیت تحریک برخورد بین دو طرف را نیز دارد. البته به نظر می‌رسد که با توجه به توسعه فناوری و گردش سریع اطلاعات، تأثیر مستقیم و مثبت همکاری اقتصادی با صلح امری محتمل‌تر است.

در همین راستا برخی از پژوهشگران به قید کیفیت و مدت زمان همکاری، اعتباری خاص می‌بخشند؛ البته در بسیاری از پژوهش‌ها، این موضوع، عاملی مهم محسوب نمی‌شود.

گروه اخیر معتقدند که همکاری اقتصادی بلندمدت بین کشورهای متخاصم می‌تواند احتمال درگیری نظامی را کاهش دهد. برای مثال، روابط اقتصادی دو کره به صورت تدریجی به یک تعامل سیاسی صلح‌جویانه تبدیل شد. درحقیقت، احتمال درگیری نظامی-سیاسی بین دو کره پس از طرح دیدگاه «آفتاب تابان» کره جنوبی که در سال ۱۹۹۸ مطرح شد، کاهش یافت. در پی آن، اجلاس سران در پیونگ‌یانگ تشکیل شد و همکاری‌ها به شکلی باورنکردنی افزایش یافتند. بی‌تردید این‌گونه فعالیت‌ها به صورت مؤثر به نفع تعاملات صلح‌جویانه دو کره خواهد بود. حتی در هنگام عدم تمایل کره شمالی، باز هم این حرکت آغاز شده تداوم یافت و حتی حمله کره شمالی به نیروی دریایی کره جنوبی در سال ۲۰۱۰ نتوانست آن را متوقف کند (Gharajyan, 2011). این موضوع به طور کامل در چارچوب نظریه لیبرال قابل توضیح است. اگرچه از سوی دیگر می‌توان مدعی شد که قدرت این همکاری اقتصادی و اجتماعی به آن میزان نبوده است که از وقوع نزاع‌های بین دو کشور جلوگیری کند.

تداوم همکاری تجاری بین دو کره نشان داد که حمایت سیاسی و فضای بدون تعارض در حوزه سیاسی در این موضوع یک عامل اصلی و حیاتی نبوده است که در صورت فقدان آن، نتوانند به چنین مهمی دست یابند. برای کره جنوبی برخورداری از منافع اقتصادی و برای کره شمالی نیز جذب سرمایه خارجی بی‌خطر بسیار مهم بوده است. به همین دلیل در این نمونه، منافع اقتصادی از منافع سیاسی پیشی گرفت.

۴. نگاهی جامع به آثار همکاری تجاری

در بسیاری از پژوهش‌ها و ادبیات موجود در زبان فارسی، تأثیر همکاری اقتصادی به طور عام و تجارت به طور خاص بر صلح، بررسی و نظرات مختلفی ارائه شده است و می‌توان گفت اکثر این پژوهش‌ها، وجود ارتباط بین این دو عامل را تأیید کرده‌اند، اما میزان تأثیرگذاری و نوع تأثیر آن مورد مناقشه بوده و شاخص‌های کاربردی، کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. درحالی‌که در برخی از پژوهش‌ها برای توضیح دقیق‌تر موضوع، حوزه بررسی تعاملات به صورت گسترده‌تری مدنظر قرار گرفته و به نظر می‌رسد که این امر به درک بهتر مسئله کمک می‌کند.

یکی از این پژوهش‌ها توسط جرج و مگی انجام شده است. محور اصلی تحقیق آنها بررسی گسترده تأثیر تجارت بر همکاری سیاسی، نظامی و اقتصادی کشورها است، لذا آنها خود را به یک جنبه از همکاری محدود نکرده‌اند.

از سوی دیگر، ادبیات موجود در زمینه موضوع تحقیق، بررسی، و مشخص شد که بیشتر آنها به جنبه‌های سیاسی و نظامی همکاری توجه نکرده‌اند. همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد، آنها این پرسش اساسی را مطرح کرده‌اند که آیا صلح به تجارت می‌انجامد یا اینکه تجارت موجب تقویت صلح می‌شود؟ (Georg Massoud and Magee, 2011).

در بررسی آثار دیگران، برخی از نکات مطرح‌شده، قابل توجه بوده است؛ از جمله کشک پولین و روونی در تحقیق خود (۲۰۰۴) از مدل معادله هم‌زمانی استفاده کرده‌اند. آنها در این مدل نشان داده‌اند که منازعه به شدت بر تجارت تأثیر می‌گذارد، اما تجارت، تأثیری زود هنگام و پایدار بر نزاع ندارد. البته آنها به این جمع‌بندی رسیده‌اند که افزایش تجارت در بلندمدت موجب کاهش احتمال درگیری‌های نظامی می‌شود که همان پارادایم لیبرال است. از سوی دیگر، دیدگاه فکری مختلف و رقیبی درباره انتظارات از روابط تجاری در روابط کشورها وجود دارد، اما منطق اندیشه لیبرال پیشنهاد می‌دهد که باید حوزه وسیع‌تری از همکاری (نه تنها همکاری اقتصادی) مطالعه شود. در پژوهش یادشده که تأثیر متقابل تجارت بر روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی با استفاده از مدل معادله هم‌زمانی بررسی شد، نتیجه گرفته شد که رابطه‌ای جدی بین همکاری و تجارت وجود دارد و به عبارتی، فضای کلی سیاسی بر تجارت، نفوذ و اثر جدی دارد و افزایش کلی همکاری به افزایش روابط تجاری دوجانبه منجر می‌شود و این تأثیر و تغییر، قابل توجه و مهم است. اما از سوی دیگر، تأثیر تجارت بر همکاری (در انواع مختلف یادشده) کمتر از تغییرات مشخص و موردنظر بوده است و می‌توان گفت، افزایش تجارت بر افزایش همکاری سیاسی و اقتصادی تأثیر داشته، اما بر همکاری نظامی، تأثیری مشاهده نشده است. لذا اگرچه شواهدی در این مورد بر نظر لیبرال‌ها تأکید دارند، اما این تأثیرپذیری، جامع نیست و به‌طور مشخص، شامل توسعه همکاری نظامی در کوتاه‌مدت نمی‌شود. لذا به این نتیجه رسیده‌اند که عوامل تأثیرگذار بر درگیری‌های نظامی با عوامل تأثیرگذار بر روابط سیاسی و اقتصادی کاملاً متفاوت هستند، لذا باید در قالب‌ها و الگوهای

مختلفی بررسی شوند. نتیجه مهم دیگری که در جمع‌بندی این پژوهش مطرح شده، این است که کشوری می‌تواند روابط تجاری گسترده‌تری داشته باشد که همسایگانش روحیه همکاری بیشتری داشته باشند (تأثیر عامل منطقه‌ای که یک کشور در آن منطقه واقع است و تأثیر ویژگی‌های فرهنگی، نژادی، مذهبی و غیره).

۵. عامل رفاه و تأثیر آن بر صلح و ثبات

تاکنون تأثیرات همکاری اقتصادی بر ایجاد و تقویت زمینه صلح بررسی شد. دیدیم که در شرایطی که حتی دو کشور در حالت دشمنی سیاسی و نظامی هستند، همکاری اقتصادی نه تنها ممکن بوده، بلکه به تقویت صلح نیز کمک می‌کند و این موضوع از دیدگاه لیبرال‌ها قابل توضیح است. البته این یک وضع قطعی نیست و به عوامل دیگری از جمله مواردی که پیش از این ذکر شد نیز بستگی دارد. اما موضوع دیگری که می‌تواند به تشریح بحث کمک کند، عامل رفاه (یکی از پیامدهای موفقیت در همکاری اقتصادی) و آثار آن بر وضعیت صلح است. موضوع رفاه برای جامعه و مردم در دنیای امروز بسیار مهم است، زیرا کشورها و مردم به دنبال ایجاد رفاه اقتصادی و سیاسی پایدار و قابل‌پیش‌بینی هستند و نوع ارتباطات جمعی و فرهنگ کنونی، این خواست را تبدیل به یک نیاز و ضرورت عمومی کرده و انسان‌ها به صورت ارادی و همچنین ناخودآگاه، به دنبال آن هستند. از سوی دیگر، رفاه به صورت مستقیم و تفکیک‌ناپذیری با رونق اقتصادی و تجارت خارجی ارتباط دارد. از آنجا که وابستگی متقابل اقتصادی در روابط بین کشورها تبدیل به یک واقعیت شده و تقریباً همه نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، سطحی از آن را قبول دارند، لذا لازم است که کشورها برای دستیابی به رفاه، پیش‌زمینه‌های آن از جمله همکاری اقتصادی را نیز فراهم کنند.

همان‌گونه که در بحث‌های پیشین مطرح شد، بسیاری از فعالیت‌ها در حوزه اقتصاد توسط شرکت‌های چندملیتی انجام می‌شود که صرفاً نگاه ملی و کشوری ندارند، بلکه بیشتر راهبرد، سیاست‌های شرکت و سود و بقای آن را پیگیری می‌کنند و به‌نوعی عامل یادشده نیز نقش ویژه و غیرقابل چشم‌پوشی در این عرصه ایفا می‌کند.

در این باره سولومن پولچیک در پی تقویت این دیدگاه است که درگیری و جنگ، رفاه اقتصادی را از بین می‌برد. وی معتقد است کشورهایی که بیشتر مشغول دادوستد هستند، روی هم‌رفته در صورت وقوع جنگ، با هزینه‌های بیشتر روبه‌رو خواهند شد؛ از این رو فرض بر این است که در صورت ثابت بودن سایر شرایط، کمتر به جنگ متوسل می‌شوند و سعی می‌کنند از روش‌های دیگری برای حل و فصل تعارض‌ها بهره ببرند (نعمت‌الهی، ۱۳۹۱).

موضوع جنگ و رفاه برای قدرت‌های بزرگ به صورت جدی‌تری مطرح است. ثروتمند شدن، اصلی‌ترین و شاید مهم‌ترین هدف دولت‌های فراصنعتی است. در اینجا منطق اصلی بحث بر این فرضیه استوار است که اگر همه قدرت‌های بزرگ از رفاه کامل برخوردار شوند، دیگر هیچ انگیزه‌ای برای آغاز جنگ باقی نمی‌ماند، زیرا جنگ در اقتصاد جهانی امروزی که مبتنی بر وابستگی متقابل است، به افزایش ضرر و زیان طرفین منازعه منجر می‌شود. چرا باید سیستمی که به ثروتمند شدن همه منجر می‌شود را نابود کنیم؟ اگر جنگ، توجیه منطقی خود را از دست بدهد، بقا آنقدرها که رئالیست‌ها می‌خواهند نشان دهند، هدف و دغدغه مهمی نخواهد بود و دولت‌ها می‌توانند به جای آن، در پی افزایش رفاه باشند (مرشایمر، ۱۳۹۳).

همچنین فرور در پژوهشی که در سال ۲۰۰۹ انجام داد، موضوع تأثیرات درگیری‌های خاص (مثال موردی بسته شدن کانال سوئز و جنگ ۱۹۶۷) را بر تجارت منطقه‌ای و رفاه عمومی بررسی کرد و به نتایج جالب توجهی دست یافت.

از زمانی که کانال سوئز به‌عنوان نزدیک‌ترین راه تجارت بین آسیا و اروپا شناخته شد، بسته شدن آن، شوک بزرگی بر تجارت، نه تنها برای طرفین درگیر جنگ (مصر و رژیم صهیونیستی) بلکه برای بسیاری از کشورهای دیگری بود که از طریق افزایش هزینه تجارت از آن متأثر شدند؛ به گونه‌ای که میزان تجارت بین آسیا و اروپا کاهش جدی یافت. بنابراین این موضوع بر میزان درآمد و رفاه مردم بسیاری تأثیر گذاشت و در نتیجه موجب دخالت بسیاری از عوامل تأثیرگذار خارج منطقه‌ای در بحران کانال سوئز شد که دلایل برخی از آنها به‌طور قطعی، اقتصادی بوده است. در نهایت فرور نتیجه می‌گیرد که میزان تجارت بر درآمد ملی شرکای تجاری تأثیر داشته و آن را افزایش می‌دهد که در مجموع، موجب افزایش رفاه جامعه می‌شود. لذا بحران کانال سوئز بین دو طرف، موجب کاهش رونق و رفاه اقتصاد

جهانی شده بود و نتایج آن به خارج از مرزهای بحران نیز گسترش یافت. در نتیجه می‌توان گفت جنگ، رفاه را کاهش می‌دهد و با توجه به اینکه رفاه در دنیای امروز به یک هدف برای ملت‌ها تبدیل شده است، لذا مطلوبیت صلح و ثبات نسبت به جنگ در مقایسه با چند دهه قبل، افزایش یافته است. به علاوه اینکه این منافع، دارای نوعی وابستگی و تأثیرپذیری نسبت به یکدیگر هستند (feryre, 2009).

بر اساس بررسی فرور، در کنار برخی از مباحث تکمیلی دیگر می‌توان به این نتیجه رسید که همگرایی و وابستگی اقتصادی متقابل نه تنها احتمال وقوع جنگ را کاهش می‌دهد، بلکه میزان رفاه طرفین درگیر را افزایش داده و این نتیجه، دلیلی قابل توجه برای تقویت حالت پرهیز از جنگ است. این یک مفهوم مهم در نظریه لیبرال و تئوری وابستگی متقابل است. به ویژه اینکه در قالب جهانی شدن نیز قابل تحلیل و بررسی می‌باشد. نتیجه مهم دیگر اینکه منافع اقتصادی بالقوه نباید و نمی‌تواند به سبب بروز اختلاف‌های سیاسی فراموش شود و در فضای روابط بین‌المللی، جمع این دو موضوع، مهم بوده و لازم است که از سوی دولت‌ها و رهبران کشورهای غیردوست به عنوان یک مفهوم مهم در نظر گرفته شده و در تعامل فرض شود.

همچنین در این باره پژوهشی ویژه با عنوان «هزینه رفاه اقتصادی: یک ارزیابی تاریخی»، توسط دو پژوهشگر به نام‌های بلومبرگ و هس انجام شده است. در این پژوهش نشان داده شد که جنگ علاوه بر خسارت‌های فراوان جانی، هزینه‌های قابل توجه اقتصادی و رفاهی نیز دربر داشته و این موضوع برای کشورها بسیار مهم است و نتایج آن حتی برای کشورهای فقیر نیز قابل توجه بوده و مبنای تصمیم‌گیری است. یکی دیگر از نتایج این تحقیق این است که در جوامعی که طی ۵۰ سال اخیر جنگی را تجربه کرده‌اند، درصد قابل توجهی از مردم، خواهان کاهش مصرف و دارایی‌های خود (بخوانیم امکانات رفاهی) هستند تا در ازای آن، در جهانی سرشار از صلح زندگی کنند. به عبارت دیگر، این گروه به تجربه فراگرفته‌اند که از طریق جنگ، تمام رفاه خود را از دست خواهند داد، پس بهتر است از بخشی از رفاه کنونی خود برای حفظ صلح، چشم‌پوشی کنند (Blomberg and Hess, 2014).

نتیجه‌گیری

در این نوشتار تأثیر متقابل دو متغیر مهم در عرصه روابط بین‌الملل، یعنی همکاری اقتصادی-تجاری و صلح، از طریق تحلیل پدیده‌های تاریخی در چارچوب نظریه لیبرال مورد بررسی قرار گرفت. درحقیقت، پرسش اصلی مقاله این بوده که آیا همکاری اقتصادی می‌تواند موجب کاهش و یا توقف اختلافات سیاسی شود؟ و آیا اصولاً در شرایط وجود درگیری‌های سیاسی و امنیتی، کشورها می‌توانند با هم همکاری تجاری و اقتصادی داشته باشند؟ این موضوع از نگاه بدبین‌ها و خوش‌بین‌ها بررسی شد و به نظر می‌رسد نمی‌توان یک دیدگاه دقیق و ثابت از آن نتیجه گرفت. به عبارت دیگر، همکاری اقتصادی بین‌المللی، فاقد یک رابطه نظام‌مند و ثابت با منازعات سیاسی بوده است، اما به منظور تأمین امنیت و منافع اقتصادی، بررسی دقیق آن توسط نخبگان علمی و اجرایی کشورها ضروری است، تا از این طریق بتوانند روابط خود را با دنیای پیچیده روابط منطقه‌ای و بین‌المللی تنظیم کنند.

در این پژوهش از دیدگاه لیبرال‌ها نشان داده شد که همکاری اقتصادی موجب کاهش تنش سیاسی شده و فضا را برای همکاری در حوزه‌های دیگر فراهم می‌کند. اما آنچه در ادبیات جهانی در فضای تحقیقی (به‌ویژه در دهه اخیر) بیشتر قابل توجه بوده این است که گروهی از پژوهشگران با تفکیک موضوع به عوامل و متغیرهای جزئی و ارزش‌گذاری متغیرها با استفاده از معادلات علوم ریاضی، به تحلیل موضوع پرداخته‌اند. از جمله متغیرهای جزئی که وارد معادلات کرده‌اند، عوامل سرمایه‌گذاری خارجی، میزان تجارت در تولید ناخالص ملی، بزرگی و قدرت کشور و عامل رفاه را می‌توان برشمرد. آنها با وجود اینکه صلح را موجب تقویت تجارت و همکاری معرفی کرده‌اند، اما رابطه معکوس را حتمی نمی‌دانند و در نهایت تأکید کرده‌اند که وجود همکاری اقتصادی، احتمال وقوع جنگ را به شدت کاهش می‌دهد و این نتیجه از منظر لیبرال‌ها دارای اهمیت زیادی است. فارغ از بعد نظری، همکاری اقتصادی در بسیاری از مناطق، موجب ثبات بیشتری شده است. لذا باید این موضوع را در روابط با همسایگان ایران، به‌ویژه در منطقه خاورمیانه به صورت یک طرح عملیاتی هوشمند به کار گرفت و مورد توجه جدی قرار داد تا بر اساس آنچه در این پژوهش ذکر شد، در صورتی که این کشورها به سمت ایجاد تنش با کشور ما حرکت کنند، برایشان هزینه اقتصادی و رفاهی فراوانی داشته و موجب فشار داخلی بر دولت‌مردان شود.

از سوی دیگر، وجود همکاری و درهم‌تنیدگی اقتصادی کشورها، انتخابی به‌نام تحریم اقتصادی را در اختیار کشورهای قدرتمند از نظر اقتصادی قرار می‌دهد تا بدون متوسل شدن به نیروی نظامی، مشکلات خود را حل و به اهدافشان برسند. به‌عبارتی این موضوع تا حدودی موجب کاهش احتمال درگیری‌های نظامی می‌شود. البته تشدید فشار و تحریم می‌تواند مانند شمشیری دولبه عمل کند و در صورت حساسیت کشور مقابل و در خطر دیدن منافع حیاتی، همین عامل، خود منجر به بروز جنگ شود. لذا این موضوع از منظر تحریم و محاصره اقتصادی نیز قابل‌ارزیابی بیشتر است. برای مثال گروه غرب بیشترین تحریم‌ها و فشارهای ظالمانه را به‌زعم خود برای تغییر رفتار ایران اعمال کرد، اما پس از بحران اوکراین و انضمام شبه‌جزیره کریمه به روسیه، واکنش آنها بسیار با ملاحظه و خفیف بود؛ اگرچه به‌مرور و با توجه به تحولات میدانی و محاسبه خطرهای احتمالی بر فشار خود افزودند. مجموعه‌ای از عوامل از جمله همکاری‌های اقتصادی و موضوع وابستگی تأمین انرژی اروپا به روسیه و اهمیت بازار روسیه، این نتیجه را رقم زد. از این‌رو بسیاری از کشورهای اروپایی پس از اعمال تحریم‌های مرحله‌ای بر ضد روسیه، از طریق شرکت‌های خصوصی خود تحت فشار جدی قرار گرفتند؛ به‌ویژه هنگامی که روسیه اقدام به تحریم متقابل طرف غربی کرد. می‌توان گفت روسیه با آگاهی از ظرفیت و ظرفیت‌های بین‌المللی و همچنین تسلط بر توانمندی و محدودیت‌های خود توانست تعامل پیچیده‌ای بین بازیگران مختلف ایجاد کند تا کمترین آسیب حاصل از این اقدام تاریخی، متوجه روسیه شود. اگرچه تحولات آتی نیز آستان حوادثی خواهد بود که نتیجه‌گیری نهایی را در حال حاضر زودهنگام و غیرقطعی می‌کند.

نکته پایانی اینکه، بررسی ادبیات موجود در زبان فارسی درباره موضوع مورد بحث نشان می‌دهد که پژوهش‌های موجود در محدوده تحلیل مشرب‌های سنتی فکری متوقف مانده و به آن بسنده کرده‌اند و تحقیقی بین‌رشته‌ای و جدید با استفاده از ابزارهای نو و علوم ریاضی و متناسب با جایگاه منطقه‌ای و رویارویی‌های بین‌المللی کشور ما مشاهده نشد و این موضوع می‌تواند یک خلاء پژوهشی باشد. به‌منظور جبران و غنای بحث مورد نظر امید است پژوهشگران برجسته در راستای جبران آن اقدام کنند.

منابع

الف) فارسی

- لینکلینتر، آندرو (۱۳۸۵)، ماهیت و هدف نظریه روابط بین‌الملل، ترجمه لیلا سازگار، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: انتشارات سمت.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
- مرشایمر، جان (۱۳۹۳)، تراژدی قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: نشر وزارت امور خارجه.
- نعمت‌الهی، شیدا (۱۳۹۱/۱۰/۵)، «جنگ و صلح اقتصادی در دهکده جهانی»، *روزنامه دنیای اقتصاد*.
نوروزی، علیرضا (۱۳۹۳/۳/۱۱)، «روسیه و نشانه‌های عملی ضعف در هژمونی غرب»، در:
<http://www.taamolnews.ir/fa/news/72509>.
- ونت، الکساندر (۱۳۹۲)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۰)، «اقتصاد لیبرال و مسئله جنگ و صلح در روابط بین‌الملل»، *اقتصاد تطبیقی*، شماره ۳.
- والترز، کنت نیل (۱۳۹۲)، نظریه سیاست بین‌الملل، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده و داریوش یوسفی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

ب) انگلیسی

- Baker, James (2002), "Russia in NATO", *The Washington Quarterly*, Vol. 25, No. 1.
- Blank, Stephen (2006), "Russia's Military Doctrine Reflects Putin's Paranoia and Siege Mentality", available at:
http://www.jamestown.org/search/searchresults/?no_cache.
- Bluth, C. (1996), *New Thinking in Soviet Military Policy*, London: Royal Institute of International Affairs.
- Griffiths, M. (2007), *International Relations Theory for the Twenty-First Century*, Milton Park, Abingdon, Oxon: Routledge.
- Wieclawski, Jacek (2011), "Contemporary Realism and the Foreign Policy of the Russian Federation", *International Journal of Business and Social Science*, Vol.2, No.1.

Kanet Roger, E., Homarac, Larisa (2007), **The US Challenge to Russian Influence in Central Asia and the Caucasus**, Palgrave Macmillan UK.

Klein, Margaret (2015), "Russia's New Military Doctrine, NATO, the United States and the "Colour Revolutions", available at: https://www.swp-berlin.org/fileadmin/contents/.../2015C09_kle.pdf, (Accessed on: 24/10/2015).

Kureev, Artem (2013), "Russia's New National Security Strategy has Implications for the West", available at: <http://www.russia-direct.org/opinion/russias-new-national-security-strategy-has-implications-west>.

Feneko, Alexey (2015), "Reality and Myths of the Putin Doctrine in the Post-Soviet Space", <http://www.russia-direct.org/opinion/reality-and-myths-putin-doctrine-post-soviet-space>.

Goble, Paul (2016), "Moscow Appears to Be Playing a Most Dangerous Game With the Islamic State", available at:

[http://www.jamestown.org/single/?tx_ttnews\[tt_news\]=44102&no_cache=1#.V0HfrOTF7IU](http://www.jamestown.org/single/?tx_ttnews[tt_news]=44102&no_cache=1#.V0HfrOTF7IU).

Ivanov, Sergei (2014), "Russia's Armed Forces and Its Geopolitical Priorities", available at: <http://www.polit.ru>.

Mangold, Peter (1990), **National Security and International Relations**, New York and London: Routledge.

Mairbek, Vatchagaev (2013), "Islamic State Causes Turmoil and Divisions Among North Caucasus Militant Leaders", available at:

[http://www.jamestown.org/programs/edm/single/?tx_ttnews\[tt_news\]=43996&Hash=1e9bd2e5181ddd349fd6c63b064f35da#.V0HgA-TF7IU](http://www.jamestown.org/programs/edm/single/?tx_ttnews[tt_news]=43996&Hash=1e9bd2e5181ddd349fd6c63b064f35da#.V0HgA-TF7IU).

Markedonov, Sergey (2015), "Why Russia's 'Borderization' Strategy Makes Georgia so Nervous", available at: <http://www.russia-direct.org/opinion/why-russias-borderization-strategy-makes-georgia-so-nervous>.

Mersheimer, John (2001), **The Tragedy of Great Power Politics**, New York: Norton.

Roger, McDermott (2014), "Moscow Prepares Revised Military Doctrine", available at:

[http://www.jamestown.org/single/?tx_ttnews\[tt_news\]=42806#.V0HgwTF7IU](http://www.jamestown.org/single/?tx_ttnews[tt_news]=42806#.V0HgwTF7IU).

Roger, McDermott (2016), "Russian Military Reform: The Ukraine Conflict and Its Impact on Morale, Publication",

[http://www.jamestown.org/programs/edm/single/?tx_ttnews\[tt_news\]=44187&Hash=31d9a573ab8dd0fa0496411743aec906#.V0HhT-TF7IU](http://www.jamestown.org/programs/edm/single/?tx_ttnews[tt_news]=44187&Hash=31d9a573ab8dd0fa0496411743aec906#.V0HhT-TF7IU).

Savelyev, Alexander (2008), "Russia's Military Doctrine Reflects Putin's Paranoia and Siege Mentality",

[http://www.jamestown.org/programs/edm/single/?tx_ttnews\[tt_news\]=43237&Hash=cf5f42c2c25a411960bc1adf004c81#.V0HhkOTF7IU](http://www.jamestown.org/programs/edm/single/?tx_ttnews[tt_news]=43237&Hash=cf5f42c2c25a411960bc1adf004c81#.V0HhkOTF7IU).

Trenin, Dmitri (2004), **New Tendencies in Russia's Foreign Policy, Carnegie Endowment for International Peace.**

Russia's Military Doctrine (2000), available at: <http://goo.gl/gEAZHq>.

